

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مطالب گذشته

عرض کردیم که در این مسئله، بعد از اینکه ادله قائلین به استحاله بصورت مفصل بیان شد و مورد بحث قرار گرفت که، تقریباً در این مسئله همه انظار و اقوال اعلام و بزرگان را عنوان کردیم، تا بحال به این نتیجه رسیدیم که، این ادله که بر استحاله قائم شده، ناتمام است و همین مقدار کافی است، وقتی دلیلی بر استحاله‌ای اخذ قصد امر در متعلق نداشتیم، به این نتیجه منتهی می‌شویم که، اخذ قصد امر در متعلق امکان دارد.

همانطور که مشهور متاخرین از اصولیین، این نظریه را داشته‌اند که، نیازی نیست به این که، دلیل مستقل بر این که اخذ قصد امر در متعلق امکان دارد، اقامه کنیم، همین مقدار که ادله‌ای استحاله ناتمام و مخدوش شد، به این نتیجه می‌رسیم.

نظریه مرحوم خوئی (ره) در مسئله

تنها مطلبی که در مسئله باقی مانده، فرمایش مرحوم آقای خوئی (قدس سره) (محاضرات، جلد 2، صفحه 164) است که، تقریباً برای بیان نظریه‌اش سه جهت را در نظر گرفته و بعد از آن منتهی شده‌اند به آن نتیجه‌ای که دنبالش بوده‌اند.

سر تقسیم واجب به تعبدي و توصلي

در جهت اول فرموده‌اند که: در تقسیم واجب، این را قبول داریم که، واجب تعبدي، واجبی است که درش قصد قربت اخذ شده و واجب توصلي، واجبی است که در متعلقش قصد قربت اخذ نشده است، «ما يعتبر فيه قصد القرية تعبدي و ما لا يعتبر فيه القصد القرية توصلي».

این یک جهت است که، اگر کسی بگوید: تعبدي بودن ارتباطی به مسئله قصد قربت ندارد، کما این که افرادی مثل مرحوم محقق حائری (ره) این مبنا و نظریه را داشته‌اند، از محل نزاع خارجند.

تقسیم واجب تعبدي بحسب مقام تصور

در جهت دوم فرموده‌اند: واجب تعبدي بحسب مقام تصور، «علي انحاء ثلاثة»، سه نوع است؛ یک نوع این است که واجب

تعبدی، «باجزائه و شرایطه کلها تعبدی»، یعنی بگوییم: واجب تعبدی داشته باشیم که، هم در اجزاءاش قصد قربت معتبر باشد و هم در شرایطش.

قسم دوم از نظر تصور این است که، یک واجب تعبدی داشته باشیم که، در اجزاءاش قصد قربت معتبر باشد، اما در شرایط مختلف باشد، در بعضی از شرایطش قصد قربت معتبر باشد و در بعضی دیگر قصد قربت معتبر نباشد.

قسم سوم این است که، یک واجب تعبدی داشته باشیم که، در بعضی از اجزاءاش قصد معتبر باشد، اما در برخی دیگر قصد قربت معتبر نباشد.

بعد از این که به حسب تصویر عقلی، این تقسیم را برای واجب تعبدی مطرح کرده فرموده‌اند: قسم اول مصداق خارجی ندارد. این که در شریعت یک واجب تعبدی داشته باشیم که، همه اجزاء و شرایطش تعبدی باشد و درش قصد قربت معتبر باشد، چنین چیزی مصداق خارجی ندارد و فقط در همان مقام و تصور باقی می‌ماند.

اما در قسم دوم فرموده‌اند: مثال دارد و مثال معروفش هم خود صلاه است، صلاه از نظر اجزاء، تمام اجزاءاش تعبدی است، اما از نظر شرایط، بسیاری از شرایط صلاه توصیلی است، یعنی درش قصد قربت معتبر نیست. مثلاً طهارت ثوب که یکی از شرایط لباس مصلی این است که، لباس مصلی پاک باشد، یا طهارت بدن مصلی و یا استقبال قبله که، همه فقهایی می‌گویند: هیچکدام از اینها تعبدی نیست. لازم نیست وقتی لباسمان را برای نماز تطهیر می‌کنیم، یا بدن را تطهیر می‌کنیم و یا وقتی استقبال می‌کنیم، قصد قربت داشته باشیم.

سوال:...

پاسخ استاد: ثواب داشتن غیر از تعبدی بودن است، تعبدی یعنی این که اگر قصد قربت نکنی، محقق نمی‌شود

یکی از فرقهای بین توصیلی و تعبدی این است که، تعبدی بدون توجه واقع نمی‌شود، اما توصیلی، مثلاً این لباس شما نجس است، بدون این که توجهی به نجاست هم داشته باشید، باد لباس را درآب انداخت و از آن طرف هم بیرون آورد، این پاک شد اصلاً شما توجهی هم به تطهیرش نداشتید.

اگر نمازتان را به یک طرف خواندید، بعد از نماز، از شما سوال کنند که، این طرفی که ایستادید قبله بود یا نه؟ بعد معلوم شد که قبله بوده، نماز درست است.

این را برای این عرض کردم که، در واجبات تعبدیه، اگر توجه نباشد عمل باطل است و واجبات تعبدی بدون توجه امکان تحقق ندارد، بر خلاف واجبات توصیلیه.

پس نماز تمام اجزایش تعبدی است، اما غالب شرایطش توصیلی و بعضی از شرایطش تعبدی است، مثل طهارات ثلاث؛ وضو، غسل و تیمم که، از شرایط تعبدی است، اما بقیه شرایط توصیلی است.

در قسم سوم که بگوییم: واجبی، بعضی از اجزاءاش تعبدی است و بعضی هم غیر تعبدی فرموده‌اند: این را هم در واجبات اصلیّه نداریم، یعنی واجباتی که در یک عنوان اولی، مثل صلاه و صوم و حج هست نداریم. اما در واجباتی که وجوبشان عرضی است، یعنی با نذر، یا قسم، یا حلف و یا یمین واجب شده است، داریم.

مثلا اگر کسی خواندن دو رکعت نماز را بعلاوه اعطا یک درهم به فقیر نذر کند و این دو را متعلق نذر قرار دهد، بطوری که این دو در نظرش به منزله یک شی واحد باشد، یعنی بحسب علمی و اصطلاح علمی، مجموع من حیث المجموع را متعلق نذر قرار دهد، اینجا نذر تعلق پیدا کرده به عملی که، مرکب از دو جزء است؛ یک جزئش نماز است که واجب تعبدی است و جزء دومش اعطاء درهم است که، واجب توصلی است.

انحلال امر به مرکب به اوامر متعدده

در جهت سوم فرموده‌اند: در مواردی که امر، به متعلق مرکبی تعلق پیدا می‌کند، بحسب مقدار اجزاء امر انحلال پیدا می‌کند، اگر واجبی مرکب از ده جز است، مثل صلاه، امری که به این صلاه تعلق پیدا کرده است، به اوامر متعدده انحلال پیدا می‌کند.

اوامری را که مربوط به هر جزئی است، اسمش را می‌گذاریم امر ضمنی، یعنی اینطور نیست که، هر جزئی دارای یک امر استقلالی باشد، امر ضمنی یعنی امر متعلق به این جزء امتثال نمی‌شود، مگر این که این جزء را در ضمن بقیه اجزاء امتثال کنید و اگر بقیه اجزاء را امتثال نکنید، امر متعلق به این جزء قابل امتثال نیست.

بعد در همین جهت سوم فرموده‌اند که: این که در جایی دو، سه جزء خارجی داشته باشیم، مسئله خیلی روشن است، هر جزء خارجی دارای یک امر ضمنی است، اما اگر مرکب، مرکب از دو جزء باشد که، یک جزئش عبارت از ذات فعل که یک شیء خارجی است و جزء دوم عبارت از قصد الامر است، همه دعوا سر این است که، آیا خداوند متعال می‌تواند از اول، متعلق امر را صلاه بقصد امر قرار دهد، بطوری که قصد امر متعلق به این صلاه، جزء متعلق واقع شود؟

فرموده‌اند: همین را بیاورید در میدان، آنچه که امر به آن تعلق پیدا می‌کند، دو جزء دارد؛ یک جزئش فعل خارجی است بنام صلاه، جزء دومش قصد الامر است که، در جهت دوم بیان کردیم که، ممکن است بعضی از اجزاء مرکب تعبدی باشد و بعضی از اجزاء هم توصلی.

سه خصوصیت در قصد الامر

ایشان فرموده‌اند: این قصد الامر، سه خصوصیت درش وجود دارد که – البته با این بیان و دسته بندی که عرض می‌کنیم – به سبب این سه تمام آن اشکالاتی که قائلین به استحاله ذکر کرده‌اند، منتفی می‌شود؛ خصوصیت اولش این است که، امر متعلق به این مرکب که انحلال پیدا می‌کند، خود قصد الامر، یک امر ضمنی پیدا می‌کند.

همانطور که در مرکب خارجی که دو جزء دارد می‌گوییم: این جزء امر ضمنی دارد، در این مرکب هم که، یک جزء خارجی بنام ذات صلاه و یک جزء دوم ذهنی بنام قصد الامر دارد، اینجا هم امر، به دو امر ضمنی انحلال پیدا می‌کند، یک امر ضمنی به ذات صلاه تعلق پیدا می‌کند و امر ضمنی دوم هم، به قصد الامر تعلق پیدا می‌کند. پس خصوصیت اول این شد که، این قصد الامر خودش امر ضمنی دارد.

خصوصیت دوم این است که، وجوب این قصد الامر، وجوب توصلی است و نه تعبدی، یعنی برای این که قصد الامر را اتیان و امتثال کنیم، نیازی به قصد الامر نداریم. پس این قصد الامر خودش تعبدی نیست و توصلی است.

در خصوصیت سوم فرموده‌اند: اگر فرض کنیم چنین واجبی داشته باشیم که، امر به صلاتی که، درش قصد الامر وجود دارد

تعلق پیدا کند، این جزء بر خلاف سائر اجزاء، در طول آن جزء اول است و این مرکب بر خلاف سائر مرکبات است.

در مرکبات دیگر اجزاء در عرض یکدیگرند، یعنی امتثال رکوع و سجده متوقف هست بر این که اجزاء دیگر را امتثال کنیم، برای این که اگر کسی بخواهد رکوع را بیاورد و قصد سجده نداشته باشد، رکوعش کالعدم است و در سائر اجزاء، بین اجزاء جنبه طولیت وجود ندارد، هر جزئی امتتالش توقف دارد بر امتثال جزء دیگر.

اما اگر فرض کنیم - روی فرض داریم بحث می‌کنیم - یک مرکب داریم که امر تعلق پیدا کرده به صلاه بضمیمه قصد الامر، این قصد الامر جزئی است که در طول سائر اجزاء است.

پس این قصد الامر؛ اولاً امر متعلق به آن ضمنی است، ثانیاً توصیلی است و ثالثاً خود این جزء عنوان عرضی ندارد، بلکه عنوان طولی دارد.

بعد از این مطالب فرموده‌اند: تمام اشکالاتی که در کلمات بزرگان و اعلام بود، با این بیان مندفع می‌شود. ولو این که به حسب ادله، بصورت نه دلیل بیان کردیم، اما ایشان تمام اشکالاتی را که در این مسئله مطرح شده است، در چهار جهت خلاصه کرده فرموده‌اند: آنهایی که می‌گویند: این محال است؛ بعضی نتیجه دلیلشان تشریع است، بعضی نتیجه دلیلشان عدم قدرت مکلف بر امتثال است و بعضی هم نتیجه دلیلشان خلف است.

چهارم همان است که مرحوم آخوند(ره)(در کفایه) فرموده که: اگر قصد الامر را جزء برای متعلق قرار دهیم، لازم می‌آید که، امر داعویت برای خودش داشته باشد و داعویت امر برای خودش، یا برای قصد الامر امکان ندارد.

ایشان فرموده‌اند که: اگر این خصوصیات ثلاثه را، یعنی ضمنی بودن، توصیلی بودن و طولی بودن را در نظر بگیریم، دیگر این اشکالات بوجود نمی‌آید، تمام این اشکالات روی این فرد است که، در این قصد امری که جزء برای متعلق هست بگوییم: خودش یک امر نفسی استقلالی دارد.

جواب مرحوم خوئی(ره) به فرمایش مرحوم آخوند(ره)

اینجا نکته‌ای که باید توضیح دهیم این است که، ایشان نسبت به فرمایش مرحوم آخوند(ره) حرفی داشتند که، عرض کردیم از جاهای مشکل عبارت کفایه بود، در اینکه محشین از این عبارت چه چیزی استفاده می‌کنند، حرف خیلی زیاد است.

ایشان فرموده‌اند که: اگر امر متعلق به قصد الامر را ضمنی قرار دادید، امر متعلق به مرکب، به حسب اجزاء انحلال پیدا می‌کند که اگر امر متعلق به قصد الامر یک امر استقلالی باشد، اشکال آخوند(ره) اینجا تصویب می‌شود و لازمه‌اش این است که، امر داعویت برای خودش داشته باشد.

دقت کنید الفاظ یک مقدار انسان را از مطلب دور نکند، ما هستیم و قصد الامر، می‌خواهیم بگوییم: یک امر مستقل به این تعلق پیدا کرده است، امر بعث است و ایجاد داعی می‌کند برای اینکه شما قصد امر کنید، پس «الامر یكون داعیا الي قصد نفسه یا داعویت نفسه» و این محال است.

اما اگر گفتیم: این امری که به این قصد الامر تعلق پیدا کرده، یک امر نفسی استقلالی نیست، بلکه یک امر ضمنی است، وقتی امر به عنوان یک امر ضمنی شد، هیچ محذوری ندارد که، یک امر ضمنی داعی برای یک امر استقلالی باشد. قصد امری را که

می‌خواهیم جزء متعلق قرار دهیم، آن امری است که، به صلاهی متعلق پیدا کرده است.

اگر یک امر نفسی استقلالی بخواهد داعی برای خودش باشد، محال است، همچنین اگر یک امر ضمنی بخواهد داعی برای خودش باشد محال است. اما گفتیم: این امری که بقصد الامر متعلق پیدا می‌کند؛ اولاً ضمنی است، ثانیاً قصد الامر خودش جزء طولی است، یعنی امر متعلق پیدا می‌کند به این که، آن امری را که متعلق به صلاهی است، قصد کنید، لذا نتیجه‌اش این می‌شود که، یک امر ضمنی، داعی می‌شود برای یک امر ضمنی دیگر و این اشکالی ندارد.

فرموده‌اند: امر ضمنی می‌تواند داعی برای امر ضمنی دیگر باشد، کما اینکه امر نفسی هم می‌تواند، داعی برای امر نفسی دیگر باشد. امر ضمنی داعی برای خودش نمی‌تواند باشد، اما داعی برای امر نفسی دیگر می‌تواند باشد. اما بنظر که بیان کردیم گفتیم: امری که روی صلاهی بعلاوه قصد امر می‌آید، به دو امر انحلال پیدا می‌کند؛ یکی امر به ذات صلاهی و دیگری امر به قصد الامر که، این دو امر ضمنی است.

این که امر به قصد الامر، داعی برای داعویت خودش می‌شود، غلط است، امر به قصد الامر، امر ضمنی است به این که، آن امر ضمنی دیگر را که، به ذات صلاهی متعلق پیدا کرده، قصد کن. هیچ محذوری هم ندارد که، یک امر ضمنی، داعی برای امر ضمنی دیگر باشد.

سوال:...

پاسخ استاد: ایشان حرفشان این است اگر یک امر ضمنی، داعی برای امر ضمنی خودش باشد، اشکال دارد، اما اگر داعی برای امر ضمنی دیگر شد، محذوری ندارد، کما این که اگر یک امر نفسی، داعی برای امر نفسی دیگر شد، آن هم محذوری ندارد.

آنچه رویش تاکید دارم این است که، حرف ایشان خوب روشن شود، چون حتی در کلمات بعضی از تلامیذه ایشان، وقتی نظر ایشان را بیان کرده‌اند، به نظرم غیر صحیح بیان کرده‌اند، حرف ایشان و این تحقیقی که در مسئله فرموده‌اند، روشن شود که، این مقدماتش بود و این هم نتیجه اش بود.

انشاءالله فردا بحث می‌کنیم که، آیا این فرمایش درست است یا نه؟ شما هم محاضرات را ببینید و اشکالاتی هم که به ذهن تان می‌آید، برای فردا یادداشت کنید ان شاء الله.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين